

آسیب‌شناسی رفتار پژوهشی در ایران

مهندس علاقه‌مندان

آنچه در پی می‌آید سخنان جناب آقای جعفر علاقه‌مندان معاون محترم وزیر آموزش و پرورش و رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی است که در همایش توسعه پژوهش در آموزش و پرورش در تاریخ ۸۱/۹/۲۵ در اصفهان ایراد شده است.

برای بنده موجب خرسندی است که خدمت معلمان خوب خود - که درس‌های زیادی از آنان فرا گرفته‌ام - به‌عنوان یک شاگرد، مطالبی را که بر اساس تجربه در وزارت آموزش و پرورش سال‌ها کسب کرده‌ام را عرض کنم. پیشاپیش از جناب آقای مدنیان که انصافاً از مدیران خوش‌فکر ما هستند، قدردانی می‌کنم.

بختی که من می‌خواهم عرضه کنم آسیب‌شناسی رفتار پژوهشی در ایران می‌باشد. من این موضوع را به‌این دلیل لازم می‌دانم در این جلسه عرض کنم که فکر می‌کنم سال‌ها قبل، شاید ۱۳۶۴ زمانی که من در معاونت آموزش فنی و حرفه‌ای وزارت آموزش و پرورش بودم و آنجا کار پژوهشی را شروع کردم، در آن فضا شاید بسیار غریب بود و امروز اصلاً غریب نیست. وقتی که من نگاه می‌کنم در یک جلسه‌ای به‌مناسبت هفته‌ی پژوهش به‌این اندازه پژوهش مورد استقبال است، احساس می‌کنم به‌ر حال در موقعیت سال ۱۳۶۴ نیستیم، چرا که آن زمان وقتی می‌خواستیم در حوزه‌ی علوم تربیتی یک پژوهشگر انتخاب کنیم، پیدا نمی‌کردیم و وقتی برای تصمیم‌سازی از کار پژوهشی در سازمان اداری خود صحبت می‌کردیم، می‌دیدیم هیچ‌کس آمادگی شنیدن نداشت. فضای امروز بسیار متفاوت است و با این پشتوانه‌ای که من عرض می‌کنم و علی‌رغم همه‌ی این تجربه که وجود دارد، کار پژوهشی با آسیب‌هایی روبرو است که من تلاش می‌کنم در این فرصتی که در اختیار من است، ارائه نمایم. قبلاً از این‌که وقت شما را می‌گیرم عذرخواهی می‌کنم. به‌ر حال من به‌عنوان یک شاگرد کوچک خدمت شما نکاتی را دارم که عرض

می‌کنم و امیدوارم مورد استفاده قرار گیرد.

عنوان بحث من «آسیب‌شناسی رفتار پژوهشی در ایران» است که این بحث را در چند قسمت ارائه می‌کنم.

آسیب اول: آسیب‌های ناشی از عقل نظریه‌پرداز: وقتی در کشورهای توسعه‌یافته کار پژوهشی انجام می‌دهند گفته می‌شود چقدر منابع ملی‌شان خرج پژوهش می‌شود و در کار پژوهشی تقریب می‌گذارند. مثلاً از کشورهای بسیار پیشرفته ۳ - ۱/۵ درصد درآمد ناخالص ملی برای کار پژوهشی سرمایه‌گذاری می‌شود و وقتی به‌کشور خودمان می‌رسیم، گزارش می‌دهند بین ۰/۷-۰/۵ درصد می‌باشد.

این به‌عنوان منابع مطرح می‌شود، ولی وقتی که منابع را تخصیص می‌دهیم، می‌بینیم که باز هم کار پژوهشی فربه نمی‌شود. فربه به‌معنای فربه‌ی نظری؛ و این ناشی از یک منبع دیگری است. آن منبع در حوزه‌ی علوم انسانی معنی‌دار می‌شود و آن منبع انسانی است. به‌همان شکل که شما نیازمند منابع مالی هستید برای این‌که کار پژوهشی توسعه پیدا کند، نیازمند منابع انسانی با ویژگی‌های خودش هستیم و وقتی که منابع انسانی کارآمد نداشته‌ایم، پژوهش انجام می‌شود ولی این پژوهش‌ها ناکارآمد باقی می‌ماند و ما را از نظر نظری فربه نمی‌کند. نظریه‌ساز نیست. آینده‌پرداز نیست. پس موضوع اول و آسیب اولی که فضای اجتماعی ایران با آن روبرو است، فقر نظریه‌پردازی است و من راجع به آن زیاد بحث نمی‌کنم، فقط می‌خواستم به‌عنوان طرح موضوع بگویم فقر تئوریک در نظام اجتماعی ایران از بدو دوران مدرن یعنی سال‌های قبل از ۱۴۰۰ تا امروز بر این کشور سایه دارد و این علی‌رغم ایجاد دانشگاه در ایران و ایجاد نظام مدرسه‌ای در ایران است و شاید این سایه‌ی سنگین برمی‌گردد به دویست، سی صد سال عقب‌ماندگی تاریخی. این فقر نظریه‌پردازی

موضوعی است که بسیار موضوعیت دارد و اگر بخواهیم از آن خارج شویم باید به این موقعیت پژوهشی که امروز کشور با آن مواجه است توجه کنیم و بدانیم که تنها تزریق منابع، کار علمی و پژوهشی را فربه نمی‌کند!

آسیب دوم که به فضای اجتماعی و آسیب‌های ناشی از جهت‌گیری و فضای محیطی برمی‌گردد. پژوهش مثل هر موضوع دیگری در نظام‌های اجتماعی نیازمند تقاضا است. یعنی باید تقاضا افزون شود تا پژوهش معنی‌دار گردد. تقاضا نسبت به پژوهش خود معلول ساختاربندهی نظام اجتماعی است. تا زمانی که در ساختار اداری رئیس یک اداره توانایی هر تصمیم‌سازی را دارد، اما نیازمند به دفاع از آن تصمیم‌اش نیست، کار پژوهش در ساختار نظام اجتماعی جا باز نمی‌کند. یعنی بنده به‌عنوان معاون وزارت آموزش و پرورش اگر مورد سؤال قرار گرفتیم که چرا این تصمیم را گرفته‌ام و لازم باشد از این تصمیم دفاع کنم، من به‌شما بگویم من یک مدیر بودم، مختار بودم و اگر دفاع از تصمیم‌ها به‌عنوان یک مطالبه‌ی اجتماعی از مدیران و مسئولان - در ضمن شایستگی‌ها - انجام نگیرد و یا پاسخ مناسب خودش را پیدا نکند، که می‌شود گفت این هم نوعی چارچوب تاریخی است در کشوری که سال‌ها دیکتاتوری یک جانبه‌ی فعال وجود داشته است و همه‌ی مردم و همه‌ی دستگاه‌های اداری می‌گفتند باید به‌شرف عرض برسانیم تا چه می‌گویند و ما چه بکنیم، محیط اجتماعی برای تصمیم‌سازی پژوهشی فربه نمی‌شود، فرهنگ پژوهشی امکان بروز پیدا نمی‌کند و جایی برای پژوهش باقی نمی‌ماند. چرا؟ چون همیشه تصمیمات موکول می‌شود در واقع به یک کسی که بالاتر است و مسئولیت‌ها به کسانی که بالاتر از ما هستند داده می‌شود و حاضر نیستیم از موقعیت تصمیم و معنای تصمیم دفاع کنیم. محیط اجتماعی را عرض کردم و فقط به ساختار اداری اشاره کردم بدون آن‌که وارد ساختار اقتصادی بشوم و مثال زدم. فقط عناوین مباحث را ذکر می‌کنم که شما یک فضای بحث جدیدی برایتان باز شود که به این آسیب‌ها فکر کنید و راهی برای برون رفت از این آسیب‌ها پیدا کنید.

موضوع سوم، آسیب‌های ناشی از نگاه و منش خانواده است: فضای خانواده، نوع منش و تربیت و شخصیتی که ما در خانواده پیدا می‌کنیم و

به‌بچه‌ها منتقل می‌کنیم و این مستقیماً درگیر است با فضای تصمیمات در نظام تعلیم و تربیت کشور. نوع مکالماتی که ما با بچه‌هایمان داریم، نوع ارتباط و مناسباتی که ما در تعلیم و تربیت امروز برقرار می‌کنیم یا در گذشته برقرار کرده‌ایم، این که بچه‌ها آیا می‌توانند پدر و مادر خودشان را مورد پرسش قرار دهند؟ یا یک رفتاری که نمی‌پسندند را؟ به‌بچه‌های ما به‌عنوان یک شخصیت، جسارت اقدام داده می‌شود یا داده نمی‌شود؟ یعنی بچه‌های ما اساساً جسور بار می‌آیند، به‌عنوان جسارت مثبت یا بچه‌های ترسو؟ بچه‌های ما توانایی دفاع از خواسته‌های خود را پیدا می‌کنند و به‌آنان یاد می‌دهیم که از خواسته‌های خودشان دفاع کنند یا اجازه نمی‌دهیم؟ این‌که آیا ما به‌بچه‌ها یاد می‌دهیم که گذشت پیدا کنند یا کنجکاو باشند و به‌کنجکاو آنان به‌موقع پاسخ می‌دهیم؟ کنجکاو‌ی که در یک سنی وجود دارد و در سن دیگری برطرف می‌شود. شاید اشباع نمی‌شود ولی از فضای ذهن بچه‌ها محو می‌شود. نوع برخوردی که خانواده‌ها با بچه‌ها دارند به‌نوعی که ما احترام به‌والدین نام آن را می‌گذاریم نوع تکریمی که برای بچه‌هایمان مقرر می‌کنیم نوع هدایت و نظارتی که به‌کار آنان می‌کنیم که مجموعه‌ی این‌ها شخصیت کودک را در دوران کودکی شکل می‌دهد و این نقشی است که خانواده بازی می‌کند.

دانش‌آموز در سال اول که به‌مدرسه می‌آید با پشتوانه‌ای از این تربیت و این نظام و این اندیشه و این شخصیت به‌مدرسه قدم می‌گذارد و بعد مطالبات بعدی که از مدرسه داریم، نمره جای رفتار را می‌گیرد. این عملکرد بچه‌ها نیست که مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، این نمره‌ی بچه‌هاست که بیشتر مورد احترام است و مطالبات خانواده از بچه‌ها تکیه بر این‌که درست را بخوان! چرا این نمره این‌گونه شده و نمره‌ی دیگری آن‌گونه است؟ به‌جای رفتار مطالبه‌ی نمره از او می‌کنیم. اگر یک دانش‌آموزی کنجکاو باشد ساعت‌ها فکر بکند برای این‌که مثلاً آب در چه درجه حرارتی به‌جوش می‌آید و این اتفاقاً جزء سؤال‌های درس علوم باشد. خانواده بیشتر توجه دارد به این‌که او به‌تمام سؤال‌های درس علومش جواب دهد تا به این کنجکاو‌ی که یک کنجکاو‌ی شایسته است و در یک سنی بروز می‌کند و باید مورد پاسخ قرار بگیرد. وقتی مورد پاسخ قرار نگرفت این کنجکاو‌ی نوعش عوض می‌شود، شکل عوض می‌کند و

در سن دیگری قابل پاسخ‌گویی نیست. نوع مطالباتی که خانواده از دانش‌آموز می‌کند و نوع مطالباتی که دانش‌آموز در مواجهه با مدرسه باید پاسخ دهد، این‌ها مجموعه‌اش رفتاری را شکل می‌دهند که من نامش را آسیب‌شناسی فضای پژوهشی در ایران می‌گذارم.

موضوع چهارم، آسیب‌های ناشی از طرز تلقی نسبت به تربیت ما: بسیار کسانی هستند که مطالبه‌ای را به‌جای این‌که در سن ۸ سالگی از کودکان داشته باشند در ۳۰ سالگی از مدیران دارند و به‌جای این‌که خودشان را تنظیم کنند که در کودکی بچه‌ها را آفریننده بار آورند، تلاش می‌کنند در بزرگسالی رفتارشان را اصلاح کنند. بنده یک یادداشتی در ۶ سال پیش برای تعدادی از مدیران کشور فرستادم و آن یادداشت این بود: چه رفتارهایی را در مدیریت بخش خود می‌بینید که ضد توسعه هستند اما ریشه‌ی این رفتار در منش و شخصیت دوره‌ی کودکی کودکان ماست؟ تعداد کمی جواب دادند، چرا که تعداد زیادی اساساً با این ادبیات آشنا نیستند. آن تعدادی که جواب دادند اتفاقاً بعضی را به‌عنوان یک موضوع و سخنرانی مستقل من در سازمان آموزش‌های علمی و صنعتی برای تعدادی از مدیران عالی رتبه کشور عرضه کردم و مورد استفاده هم قرار گرفت. کند و کاو من در آن‌جا این بود: بسیاری از رفتارها هستند که با ویژگی‌های مدیر و مدیریت کارآمد رابطه‌ی تنگاتنگ دارند اما این رفتار در بزرگسالی قابل آفرینش نیست و این باید در دوره‌ی کودکی آفریده شود. یکی از این رفتارها همین تقاضای پژوهش است. تقاضای پژوهش که از کنجکاوای برمی‌خیزد، از سؤال داشتن بر می‌خیزد، از این‌که هر سؤال قابل طرح است و بعضی از سؤال‌ها ممکن است بی‌پاسخ باشد، اما می‌توان برای هر سؤالی پاسخی یافت. این‌که من انگیزه یافتن سؤال را داشته باشم با پاسخ یک نفر یا دو نفر قانع نشوم، این جزء منش و شخصیت یک مدیر باید باشد. این‌که یک مدیر باید منظم باشد، یک مدیر موفق مدیری است که انضباط جزء کارکردهای اصلی شخصیت اوست. نمی‌توانیم بپذیریم مدیر باشیم اما نامنظم باشیم. این دو با هم کنار نمی‌آیند. اما آیا می‌شود یک نفر را مدیر کرد و در دوره‌ی بزرگسالی بخواهیم با یک دوره‌ی آموزش ضمن خدمت ۲۰ ساعته او را منظم کنیم؟ شدنی نیست.

می‌خواهم عرض کنم موضوع پژوهش که عبارتست از سؤال داشتن از نظام اجتماعی، مطالبه از نظام اجتماعی، مطالبه از خانواده، مطالبه از مدرسه، سؤال کردن و منطبق سؤال کردن. این‌ها همه منش‌هایی هستند که در دوران کودکی به‌وجود می‌آیند و بعد از یک مدت وقتی به‌آن‌ها پاسخ داده نشود، از بین می‌روند و باقی نمی‌ماند. این آسیب‌شناسی، آسیب‌شناسی نظام تعلیم و تربیت است. نظام تعلیم و تربیت می‌گویم نه نظام آموزش و پرورش. برای این‌که تعلیم و تربیت موضوعی است بسیار بزرگتر از یک دستگاه مدنی به‌اسم آموزش و پرورش، به اسم یک ساختاری که ما نامش را دستگاه آموزش و پرورش می‌گذاریم. تعلیم و تربیت شامل همه‌ی خانواده و رفتار نظام اجتماعی با کودکان ماست. رفتار نظام اجتماعی ما با کودکانمان چگونه است؟ ایجاد انگیزه می‌کند یا انگیزه‌کش است؟ ایجاد جسارت می‌کند، جسارت مثبت یا همه‌ی جسارت بچه‌ها را یخ می‌زند؟ کدامیک؟

پس وقتی که ما از پژوهش صحبت می‌کنیم و در واقع موضوع آسیب‌شناسی کار پژوهشی، و من به آسیب‌شناسی کار تربیت در کشور می‌پردازم و می‌گویم نظام تربیتی دچار وارونگی است. اگر کار پژوهشی شکل نمی‌گیرد، اگر کار پژوهشی مورد استقبال قرار نمی‌گیرد، و این نظام تربیتی بخش عمده‌اش در آموزش و پرورش است. یک بخش در خانواده و یک بخش در تصمیماتی است که من و شما در این جلسه می‌گیریم. موضوع بعدی آسیب‌های ناشی از ساختارهای اجتماعی و فرهنگی: خدا نکند یک رفتار، یک موضوع اجتماعی ساختارمند شود. وقتی ساختار شد، در برابر تصمیماتی که شما می‌خواهید بگیرید و خواستید پروژه‌ای را در سازمان به‌صورت پایدار اجرا کنید مقاومت می‌کند، زیرا سال‌ها نظام اداری ما کار خودش را به‌یک شکلی انجام داده است.

ساختار اداری وقتی آموزش می‌بیند باز هم در مقابل پذیرش این حرف جدید مقاوم است. من به‌منشی خود می‌گویم کامپیوتری برای تو گذاشته‌ام تمام موضوعات من را روی کامپیوتر بریز و هر روز صبح پیغام من را بده من هم به‌دستگاه پیغامم را می‌دهم که چه کارهایی بکنید. همه‌ی کارها را می‌کند ولی بنا بر احتیاط یک ورقه هم جلوی گذشته و در ورقه هم می‌نویسد. ساختار اداری در مقابل تحول مقاوم است و این ساختار

ناشی از طرز تلقی‌هاست. ناشی از بینش‌ها و نگرش‌هاست. ناشی از بی‌اعتمادی و ناشی از رفتاری است که در طی سال‌ها یک دستگاه دارد انجام می‌دهد و با آن انس گرفته و امروز در مقابل ما مقاوم است. ساختار اداری در مقابل پژوهش مقاوم است. به این دلیل که به‌مدیر اجازه نمی‌دهد هر روز هر تصمیمی که خواست بگیرد بپرسد پشتوانه کار پژوهش‌اش چیست؟ پشتوانه این تصمیم و کار پژوهشی برای یک تصمیم عرضه کردن یعنی گاهی دو سال برای یک تصمیم معطل شدن. کار پژوهشی زمان طلب است، نیازمند حوصله است. نظام اداری گاهی حوصله‌ی یک روز توقف را ندارد. می‌خواهد امروز تصمیم بگیرد و کاری را تمام کند و این تصمیم را می‌گیرد و غلط تصمیم می‌گیرد و فردا باید تاوان این تصمیم را یک بار دیگر بپردازد. چون حوصله‌ی کافی ابتدا به‌خرج نداده. بی‌حوصلگی و کم‌حوصلگی جزء آفت‌های نظام پژوهشی است. یعنی مُخل نظام پژوهشی است.

ده‌ها بار در نظام آموزشی‌مان پدیده‌های مشابه اتفاق می‌افتد مثلاً در یک گوشه‌ای مردم نسبت به‌موضوعی اعتراض دارند، این پدیده را به‌صورت مکانیکی حل می‌کنند. این پدیده دو سال بعد در جای دیگر تکرار می‌شود و پنج سال بعد در جای دیگر، نمی‌آییم یک کار پژوهشی انجام دهیم که اساساً چرا یک پدیده اتفاق می‌افتد. من به‌این پدیده می‌گویم صدمات فرهنگی به‌جای تصمیمات فرهنگی. در نظام اجتماعی وقتی می‌خواهیم پدیده‌ای را اصلاح کنیم می‌خواهیم با قدرت اصلاح کنیم، نه آن‌که از طرف ماهیت و به‌کل آن پدیده‌ی اجتماعی نگاه کنیم و لذا این جزء آسیب‌های نظام پژوهشی است که پژوهش طلب نیست. کدام نظام دیکتاری دنیا را می‌بینید که پژوهش طلب باشد؟ دیکتاتوری و پژوهش مقابل هم‌اند. پژوهش معنایش این است که من یک نظری دارم، شما هم یک کار پژوهشی - علمی عرضه می‌کنید و نظر من در مقابل نظر شما اگر چه اریکه‌ی قدرت در اختیارم است، اما وقتی که پای علم به‌میان می‌آید، تسلیم علم هستم و به‌شما تسلیم می‌شوم. اگر این‌طور رفتار کردم، عرصه‌ی فرهنگ برای کار پژوهشی باز می‌شود.

موضوع دیگر آسیب ناشی از شکل تولید و مصرف: این آسیبی است که فضای پژوهش را تنگ می‌کند، دچار خفقان می‌کند و در این عنوان،

مسئله اول، فراوانی منابع در اختیار است. پژوهش زمانی اتفاق نمی‌افتد که ما فراوان منابع داریم، پژوهش آن‌جایی اتفاق می‌افتد که ما دچار کاستی منابع هستیم و این درست با نظریه فرهنگی در کشور ما دچار وارونگی است. ما پژوهش را فکر می‌کنم جزء کارهای زینتی است که باید در کشور به‌جریان بیفتد، یک کار فانتری می‌دانیم. کنار کارهای دیگرمان تبدیلیش می‌کنیم به‌یک کار تشریفاتی. اول همه‌ی منابع را در برنامه‌های سالیانه اختصاص می‌دهیم، انگار که می‌خواهیم یک کار فانتری کنیم یعنی که ما هم کمی علمی هستیم! آن وقت منابع را اختصاص می‌دهیم به کار پژوهشی. درست معکوس است. در زمانی که دچار فقر منابع هستیم، اگر این فقر را به‌درستی بفهمیم آن وقت نیازمند کار پژوهشی می‌شویم تا درست تصمیم بگیریم و این یک راهبرد است که با راهبردهای امروزی دستگاه‌های اداری کشورمان متفاوت است. دستگاه‌های اداری کشورمان نوعاً در آن‌جایی که منابع اضافه می‌آورند، خرج پژوهش می‌کنند. نه در آن‌جایی که دچار فقرند و تنگنا، و این یک فرهنگ است.

نکته‌ی دوم، می‌خواستم این را بگویم که چطور ما در طول صد سال از فرهنگ تولید و فرهنگ نیاز و تعمق نسبت به‌کار علمی نهایتاً به‌مصرف کننده‌های سرب‌راه نسخه‌های علمی که دیگران برای ما می‌پیچیدند، تبدیل شدیم که از آن می‌گذرم چون یک بحث مستقلاً می‌خواهد و اما نکته‌ی دوم استحال‌ه‌ی فرهنگی است. ما فرهنگ‌هایی به‌عنوان فرهنگ رقیب داریم. جا باز می‌کنند و جا خوش می‌کنند در نیازهای امروزی ما زیرا امروز به‌دلیل فرهنگ مصرف زدگی نیاز ما در داخل کشور شده است. آنرا اشباع می‌دانند تا آن‌جایی که به نیازهای فردای ما می‌پردازد و آنرا ناکارآمد باقی می‌گذارند. ببینید اگر امروز در یک دستگاه اداری که ما می‌خواهیم سرمایه‌گذاری کنیم تا سی سال دیگر که بچه‌های این کشور انسان‌های فرهیخته باشند و لازم باشد امروز شما کمتر مصرف کنید و بگویند ما امکان این را داریم که امروز به شما صد هزار تومان بدهیم و یا آن کار را انجام بدهیم، ما تقاضای کدام‌یک از این دو را پذیرش داریم. ما حال‌زدگی را که با مصرف‌زدگی برابری و شانه در شانه‌ی هم دارند، را انتخاب می‌کنیم.

دچار استحاله‌ی فرهنگی می‌شویم و نمی‌توانیم با بیماری‌هایی که در بلند مدت کالبد ما را در هم می‌شکنند، مقابله کنیم. ما در مسیر یک استحاله‌ی فرهنگی قرار می‌گیریم و اول مقاومت می‌کنیم، بعد یک عنصری بسیار سر به راه در مسیر آن استحاله‌ی فرهنگی می‌شویم. روزی در مقابل مصرف مقاوم بودیم ولی امروز هیچ مقاومتی وجود ندارد. یک روز مقاوم بودیم در مقابل مصرف نه تنها مسائل مادی، مسائل معنوی، فرهنگ بیگانه، گاهی هم مقاومت‌های جاهلانه داشتیم. اما امروز گویا کاملاً آمادگی داریم تا آن فرهنگ را در داخل خودمان بپذیریم. دچار یک هاضمه‌ای شده‌ایم که هر چیزی را به داخل خود می‌کشد و هرگز استفراغ نمی‌کند. اگر استفراغ فرهنگی داشتیم، نشان می‌داد که هاضمه‌ی فرهنگی هاضمه‌ی درستی است و یک چیزهایی را می‌پذیریم یک چیزهایی را بر می‌گردانیم. یک دستگاه سالم، یک بدن سالم این کار را می‌کند و یک نظام فرهنگی سالم هم همین کار را می‌کند. یک نظام آموزشی سالم هم همین کار را می‌کند. ولی مقاومت از دست رفته است.

نکته‌ی سوم در این بخش، مصرف زدگی فرهنگی است. استحاله‌ی فرهنگی با مصرف زدگی هم‌دوش است. وقتی که مصرف زده شدیم، ترجیح می‌دهیم نظرات دیگران را بلغور کنیم، حاضر به نظریه‌پردازی نیستیم و دچار فقر نظری می‌شویم. هر نظریه‌ای در کشورمان جا خوش می‌کند. ممکن است با فضای فرهنگی ما سازگار نباشد، اما جا خوش می‌کند. چه نظریه‌ی اقتصادی، چه فرهنگی و چه سیاسی باشد، دینی و مذهبی باشد. این به جز از دست دادن مقاومت و از سوی دیگر مصرف زدگی فرهنگی است؟ ما وقتی مطلب می‌توانیم بخوانیم چه نیازی به پژوهش داریم؟ مصرف زدگی فرهنگی یکی‌اش این است که ما هر کتابی، جلوی دانشگاه تهران را نگاه کنید کتاب‌هایی که ترجمه می‌شود و عرضه می‌شود در بازار فرهنگ ایران به اسم عرفان شرقی که در آمریکای لاتین تولید شده بسیار خوب است. من هم مثل شما کتاب کیمیاگر را ممکن است خوانده باشم و خوانده‌ام ولی عرفان اسلامی کجا و عرفان آمریکای لاتین کجا؟

ما چگونه از عرفان خود دست می‌کشیم و در قالب یک داستان که بعد همین نویسنده کتاب وقتی که به ایران آمد دو سال پیش می‌گفت این‌ها

استنتاج از مثنوی است، ترجمه شده به یک زبان دیگر و تبدیل شده به یک داستان و ما به‌سادگی مصرف می‌کنیم و هیچ مقاومتی نداریم. درست در هاضمه‌ی فرهنگ خود نمی‌پریم. چون توانایی به‌روز کردنش را نداریم، چون از پشتوانه تئوریک برخوردار نیستیم، دچار فقر تئوریک هستیم و این مشکلی است که در نظام اجتماعی وجود دارد.

نکته‌ی بعدی مصرف زدگی علمی است. ما می‌توانیم علم را از هر جای عالم بگیریم و گفته می‌شود از چین بروید بگیرید و این سخن پیامبر ماست، اما مصرف زدگی موضوعی است و یادگرفتن موضوع دیگر. در کار علمی ما فربه نمی‌شویم، در کار پژوهشی قدم بر نمی‌داریم، چون پژوهش است که کار علمی را فربه می‌کند و کار پژوهش فربه نمی‌شود مگر این‌که ما در بنیادهای نظری دچار فقر نظری نباشیم. یعنی به‌همان اندازه گاهی سؤال می‌کند و می‌گویند این پژوهشی که انجام شده کاربرد ندارد پژوهش‌های کاربردی، جدیداً خیلی مُد شده است.

کاربردی...! کاربردی بدون پشتوانه‌ی نظری! وقتی که دچار فقر نظری می‌شویم پژوهش کاربردی‌مان هم تولید نمی‌شود.

دسته‌ی دیگر، آسیب‌های ناشی از روان‌شناسی و اجتماعی است. موضوع اول ناهنجار قرار گرفتن هنجار و ناهنجار می‌باشد. گاهی مصرف علمی به‌صورت مقطعی انجام می‌گیرد و گاهی تبدیل می‌شود به یک هنجار علمی. رفتار دائمی علمی من تبدیل به این شد که من اندوخته‌ی دیگران را دائم مصرف کنم، این تبدیل شده به یک ناهنجار. یک نظام علمی هر چه دست در کاسه‌ی دیگران داشته باشد، ناهنجار است و خودش توانایی تولید را از دست می‌دهد. ما بسیار ناهنجار در نظام اجتماعی‌مان داریم که تبدیل شده‌اند به هنجار، و هر روز همگی عمل می‌کنیم و هیچ چراغ خطری به ما نمی‌گوید که این مصرف شما، این عمل شما ناهنجار است.

یک نهضت به وجود آمد، نهضت ترجمه در پانزده سال گذشته، در همه‌ی دانشگاه‌ها راه افتاد که ترجمه کنند. یعنی از دسترسی به‌اصول منابع دست بکشند و زبان دوم - زبان خارجی - ذره ذره شروع شد به ضعیف شدن. امروز در کشورمان استفاده از زبان خارجی ضعیف‌تر از پانزده سال گذشته است. چون دچار مصرف زدگی شده‌ایم. می‌خواستیم سریع

مصرف کنیم، راحت‌الحلقوم کرده‌ایم.

نکته‌ی بعد در این‌جا ساده‌اندیشی و ساده‌طلبی در رفتارشناسی اجتماعی است. ساده‌اندیشی ناشی از فقر نظری است. ساده‌طلبی ناشی از راحت‌طلبی است. فقر نظری را قبلاً گفتم. راحت‌طلبی موضوعی است که به آن می‌پردازم. چگونه می‌شود راحت‌تر زندگی کرد؟ بله این حرف و سؤال خوبی است. به‌میزانی که شما سرمایه‌گذاری می‌کنید و برای آینده راحت طلبید، بچه‌مان هم همین‌طور، کتاب‌های علمی نوشته شده است فرآیند آن را عوض کرده‌ایم. فرآیندش فعالیت محور است. به‌مدرسه‌ای رفته بودم - مدرسه‌ی بچه‌ی خودم! - شب که آمدم خانم گفتند این سؤال‌های علوم این هم جواب‌ها، گفتیم این علوم را دیگر نباید تبدیل کرد به سؤال و جواب. گفتند: اتفاقاً کار خوبی کرده‌اند چون من راحت از بچه می‌پرسم، او هم جواب می‌دهد. ببیند یک تصمیم درست به‌چه سرانجامی رسید؟ شما می‌فهمید من چه عرض می‌کنم. در مدرسه کاری انجام می‌شود که تقاضای اجتماعی‌اش در خانواده است. مدرسه تولید می‌کند در اختیار خانواده قرار می‌دهد و خانواده تصور می‌کند مدرسه چه لطفی کرده است! این ناهنجار جای هنجار را گرفتن است. جابه‌جا شدن. این قدر عادت کرده‌ایم به‌بیماری که وقتی که درمان می‌کنند، درمان را زهر هلاهل می‌پنداریم.

خوب بچه که سؤال طلب نمی‌شود، راحت طلب می‌شود. راحت‌طلبی با کار پژوهش تضاد دارد. من برنامه‌های تلویزیونی را گاهی نگاه می‌کنم. می‌بینم دانشمندی را نشان می‌داد - یک زیست‌شناس - به‌آفریقا می‌رود و پانزده سال در یک کشور آفریقایی می‌ماند و نشان می‌داد از زمانی که پیر نبوده و حال بعد از پانزده سال که کاملاً فرسوده شده است. با او مصاحبه می‌کرد و نشان می‌داد که قدم به‌قدم دنبال یک حشره می‌رفت که ببیند چگونه تغذیه می‌کند و ... اندام اجتماعی ما آمادگی چنین کارهایی را دارد؟ اندام علمی ما، دانشگاه‌های ما آمادگی چنین کارهایی را دارد؟ در یک پروژه که من خودم مجری آن بودم به‌دانشگاه پیش‌نهاد کردم به‌عنوان یک پروژه‌ی تجربی باید انجام گیرد و این حداقل سه سال کار لازم دارد دانشگاه گفت ظرف شش ماه باید تمام شود. نتیجه‌اش این است که استاد دنبال کار شش ماهه می‌گردد. پژوهشی ساده بخوانید و رد

شوید، این شده هنجار. اگر استاد غیر از این انجام دهد، می‌گویند دیوانه! این هنجار اجتماعی است.

روزمرگی، موضوع بعد است که از آن می‌گذرم. آروزهای کوتاه در روانشناسی اجتماعی ما جزء موضوعات بعدی است، اشاره نمی‌کنم، خودخواهی و خود بزرگ بینی بی‌حد: گاهی دیده‌اید که چقدر ما خود بزرگ‌بین شده‌ایم. می‌گوییم کسی که می‌آید صحبت می‌کند از آن طرف عالم با همه نرد علم می‌بازیم، با همه‌ی عالم حاضریم مقابله کنیم. آن طرف راحت‌طلبی و این طرف می‌خواهیم نرد علم بیازیم.

این دیگر اسمش به‌جز خودخواهی چیزی نیست و خود بزرگ‌بینی، آن طرفش را نمی‌خواهم بگویم که وجه مثبت دارد. گاهی ما باید برپای ایستاده باشیم و باید باشیم. به‌منابع خود تکیه کنیم و باید تکیه بکنیم. اما با خود بزرگ‌بینی تفاوت دارد. امام به‌ما می‌گفتند می‌توانید. این صحبت، صحبت نغزی بود که فرمودند - بیست و پنج سال قبل - دقت لازم است تا بتوانیم و برپای بایستیم. حرف درستی بود، ولی با خود بزرگ‌بینی فرق دارد. باید در عرصه‌ی علم حضور فعال داشته باشیم و پژوهش کنیم. من سؤال می‌کنم: سهم‌مان از تولید علم در دنیا چقدر است؟

تولید علم با پژوهش رابطه‌ی مستقیم دارد. پژوهش با رفتار اجتماعی ما در هم تنیده است.

جزء‌نگری موضوع بعدی است که از آن می‌گذرم اگر چه بحث مهمی است. منفعت‌طلبی شخصی، باز موضوع بعدی است.

موضوع دیگر، گواه‌طلبی ناشی از ترس است که مسأله مهمی می‌باشد. گاهی دیده‌ایم و می‌گوییم دلمان می‌خواهد بهبود پیدا کنیم، ولی دست به‌هیچ چیز نگذاریم. همین‌طور نگاهش داریم. زندگی اجتماعی ما نیازمند خانه تکانی است. همین‌طور که خانه‌مان را خانه تکانی می‌کنیم. خانه تکانی که کردید نمی‌توانید دیگر انتظار گرد و غباری نداشته باشید، گرد و غباری بلند می‌شود، اما کوتاه مدت است. از آن نهراسید. مقاومت در مقابل تغییر از بحث‌های جدی نظام اجتماعی است. چرا این مقاومت ایجاد شده است؟ برای این‌که ما به‌عنوان مسؤلان تغییراتی داده‌ایم که از جامعه‌مان بد احساس کرده‌ایم. چون مطالعاتی نکرده تغییر می‌داده‌ایم. نتیجه این تغییر درست در نمی‌آید نظام اجتماعی نسبت به‌ما بی‌اعتماد

شده. اما مقاومت در مقابل تغییر یک آفت اجتماعی برای کار پژوهشی است. چون کار پژوهشی می‌گوید تغییر دهید. کار پژوهشی دارد مقایسه می‌کند. وقتی به‌بخش پژوهش‌های علمی وارد می‌شویم موضوعی را با موضوع دیگر مقایسه می‌کنید، اندازه‌ی یک متغیر را روی موضوعتان دارید اندازه‌گیری می‌کنید. با ثبات‌طلبی آرامش ایجاد نمی‌شود. فرصت‌ها از دست می‌رود و لذا اگر تبدیل شود به‌ساختار اجتماعی و ساختار فکری در نظام اجتماعی، دنبال پژوهش نمی‌رویم. چون پژوهش تغییر طلب است.

موضوع بعدی آسیب‌های ناشی از فضای آسیب‌ها می‌باشد. آسیب‌ها خودشان یک فضای اجتماعی به‌وجود می‌آورند. من خیلی از آسیب‌ها را نگفتم. این‌ها خودشان منفرداً کم تأثیرند، ولی وقتی اجتماع فضای آسیب‌ها می‌شود اتفاقاتی رخ می‌دهد که یکی خودباختگی است و دیگر کاری نمی‌شود کرد! همه می‌گویند کاری نمی‌شود کرد. این موضوع در نظام اجتماعی روبه‌تزايد است در نظام اجتماعی این‌جا نمی‌شود کاری کرد و... یعنی درست مثل بیماری که دچار سرطانی شده، در ابتدا کار با جراحی خوب می‌شود ولی اگر به‌بیمار گفتند ۷۰٪ تو امکان بهبود نداری و ۳۰٪ امکان بهبود داری آن ۳۰٪ به‌سرعت تغییر پیدا می‌کند. مدت عمرش اگر یک سال بود به ۱/۴ می‌رسد و وقتی که معکوس شود و بگویند ۷۰٪ تو زنده می‌مانی ۳۰٪ می‌میری ولو آن‌که در ذهنشان باشد ۷۰٪ دچار مرگ می‌شود این یک سال افزایش پیدا می‌کند و البته ۵۰٪ افزایش پیدا می‌کند. خودباختگی جزء فضای آسیب‌هاست. به ما آسیب‌های مختلف گزارش می‌شود. مثلاً اگر به‌بیماری بگویند شما هم معده‌ات دچار مشکل است هم قند داری هم قلب‌ات مشکل دارد. بیمار می‌گوید من باید بمیرم دیگر! هیچ راهی به‌جز مردن نیست. آسیب‌های ناشی از فضای آسیب.

اگر شما در آموزش و پرورش ده‌ها مشکل می‌بینید به دو شکل می‌توان با آن‌ها برخورد کرد. یکی در فضای آسیب حرکت کنیم. این‌ها مجموعه‌ای از آسیب‌هاست، پس کاری نمی‌توان کرد. یکی کل را نگاه کنیم و سراغ آسیب‌ها یک به‌یک برویم، کار پژوهشی و کار علمی همین است. در دنیا این اتفاق می‌افتد.

نکته‌ی بعدی عدم امنیت است. آسیب‌های ناشی از فضای آسیب امنیت را عزل می‌کند. این دو اثر بر کار پژوهشی دارد، پژوهشگر نیازمند امنیت است پژوهش خصلت برملاکنندگی دارد. چند پدیده‌ی اجتماعی است که با آن در تقابل است.

اگر پژوهشگری که کارش را عرضه می‌کند من هم به‌عنوان مسئول همین بخش، در کار کتاب‌های درسی ایشان را متهم کردم و بگویم پژوهش شما این‌جا ایراد دارد، البته در جای خودش به‌اعتبار کار پژوهشی باید رسیدگی کرد که چقدر معتبر است! این یک کار علمی است ولی اگر متهمش کنم، این محقق دفعه‌ی بعد این کار پژوهشی را انجام نمی‌دهد.

حالا اگر تهدیدش هم بکنم و بگویم باید پژوهش‌ات را طوری انجام می‌دادی که نشان دهد کتاب‌های درسی ما خیلی خوب است و یا پژوهشگر را متهم کنند به‌جانبداری، من سؤال می‌کنم این پژوهشگر کار خودش را بار دیگر تکرار می‌کند؟ اگر رئیس جلسه گفت من مطلع هستم این کار کار خودمان است، اگر کار خودت است چه نیاز به‌کار پژوهشی داشتی؟ این داستان همان دیکتاتوری ساختاری شده است. دیکتاتوری که شاخ و دم ندارد. گاهی من ماهیتاً، فرهنگم و رفتارم دیکتاتورم‌آبانه است. اما با لبخند دارم دیکتاتوری می‌کنم. کسی هم نمی‌فهمد. ما گاهی همه شاهیم، نمی‌شود خلاف ما صحبت کرد.

اگر من به‌عنوان رئیس در برابر پژوهشگری که خلاف صحبت کرد، تعرض نکردم، این را امنیت می‌گویند. کار پژوهشی خصلت‌اش بر ملاکنندگی است. نظام اجتماعی باید با خصلت برملاکنندگی کنار بیاید. یعنی باید این آمادگی را داشته باشد که وقتی موضوعی برملا شد بتواند با آن برخورد کند، مقابله کند، بپذیرد و وقتی که امنیت نیست، خصلت برملاکنندگی از دست می‌رود. لذا پژوهشگرهای ما گاهی حرفه‌ای می‌شوند.

نکته بعد آسیب‌های ناشی از فضای عادی است. پیروی بی‌چون و چرا، بعد از مدتی وقتی فضای آسیب سنگین شد ما هم پیرو فضای آسیب می‌شویم. می‌بینیم به‌جایی که نرسیدیم، علم‌مان ترقی نکرد، دیگر زندگی را از دست ندهیم. ممکن است این مخاطره‌آمیز شود. پس پیروی

می‌کنیم. یعنی بعد از مدتی پژوهشگر می‌شود شکل خودمان و این تبدیل می‌شود به ساختار و تبدیل شود به هنجار.

نکته‌ی بعدی که مهم است اتوریته‌ی عالم‌زدگی است. در مدرسه‌ای رفتم - سیزده، چهارده سال پیش در جشنواره‌ی خوارزمی - در مدرسه‌ای در رابطه‌ی خلاقیت صحبت کردم و به دانش‌آموزی گفتم هیچ وقت شده به فکر این بیفتی که چیزی اختراع کنی. گفتم ما به این فکر افتاده‌ایم ولی به هر چه فکر می‌کنیم می‌بینیم بقیه اختراع کرده‌اند. وقتی که سنگینی این اتوریته را بر یک نظام اجتماعی تحمیل کنید، شما حق سؤال کردن را از دست می‌دهید. توانایی تولید اندیشه‌ی جدید را که فقط از جوان برمی‌آید و نیروی خلاق و کارآمد، از دست می‌دهیم. دانشمندان جوان بهایی نمی‌گیرند، لذا این سؤال را نپرسید که چرا بچه‌های ما وقتی از دانشگاه فارغ التحصیل می‌شوند - دانه درشت‌ها - دو تا بال می‌گیرند و پرواز می‌کنند.

نکته‌ی آخر از آسیب‌های ناشی از فضای آسیب‌شناسی بدفهمی است. فضای بدفهمی. پنج سال پیش آقای رئیس‌جمهور از من پرسیدند تو فردی هستی که در آموزش و پرورش سال‌ها کار کرده‌ای، مهم‌ترین مسأله آموزش و پرورش چیست؟ معمولاً سؤال‌های فی‌البداهه که می‌شود قشر نزدیک مغز آن سؤال را فوری بر می‌دارد و آن سؤال باید ساعت‌ها به آن فکر کرد به صورت ناخودآگاه اطلاعش را بیرون می‌کشد سه تا چهار جواب اولی که می‌دهد جواب‌هایی است که روی آن قبلاً فکر کرده است، جواب‌های بعدی که می‌دهد معلوم است دارد می‌بافد. دانش‌آموزهای خیلی فعال در کلاس سؤال‌های فوری جواب می‌دهند. دومی و سومی را هم می‌گویند، بعد می‌رسد به بافتن. گفتم نمی‌خواهم بر ایستادن ببافم جوابش آماده است، بدفهمی از تعلیم و تربیت و نه نفهمی! معنای عادی، ناهنجارها این‌قدر جای هنجار را می‌گیرند که یک فضای بدفهمی به وجود می‌آید. ما تربیت را آنچنان از آموزش جدا می‌کنیم که وقتی می‌خواهیم سر جایش برگردانیم، می‌گوییم تعلیم عین تربیت است و تربیت در ماهیت تعلیم نهفته است و وقتی که تربیت می‌کنی، تعلیم هم می‌دهی. چه بدفهمی بالاتر از این که من می‌خواهم با کار پژوهشی کار خودم را توجیه کنم. وقتی که کار پژوهشی مقابل کار من قرار می‌گیرد و

خلاف آن را نشان می‌دهد کار پژوهشی را رد می‌کنم نه کار خودم را. تا این جا آسیب‌های کار پژوهشی بود. موضوع بعدی ویژگی‌های دوران جدید است. با این دوران جدید نمی‌شود با دست عقب بزنیم با پا جلو بکشیم با پا عقب بزنیم با دست جلو بکشیم. باید همه‌اش جلو کشید. مدرن و مدرنیزم یک واقعیت است. این جزء ویژگی‌های دوران جدید است و وقتی که می‌گوییم مدرنیزم همراه آن یک فضای نظری است. این فضای نظری نیازمند نقد است. مبنایش این نیست که ما تمام فضای تمدن را قبول کنیم. در فضای تمدن هست که تولید علمی معنی دارد و این هرگز به معنای نفی مذهب و نفی معنویست نیست. اتفاقاً اسلام خیلی جا برای پذیرش دارد. آنچه که در فضای مدرن اتفاق می‌افتد، خودش را به ما تحمیل می‌کند ولی مقاومت نیست و دیگر از خود مقاومت نشان نمی‌دهیم.

مدرسه جزء ویژگی مدرنیته جدید است. نمی‌توانید این را از مدرنیته جدا کنید. مدرسه را از غرب گرفتید آوردید ما هشتاد سال پیش نظام مدرسه‌ای نداشتیم ما در یک دوره‌ای نظامیه‌هایی داشتیم که نظامیه‌ها سطح‌شان دانشگاه بوده است. سطح تولید علم بوده، سطح تحقیق بوده و ما مکتب‌خانه‌هایی داشتیم به عنوان نظام آموزش عمومی‌مان. نظام رسمی برنامه‌ریزی شده جزء ویژگی‌های مدنیت جدید است که منتقل شده است به ایران. ما وقتی از مدرسه دفاع می‌کنیم از ساختار مدرسه که دفاع نمی‌کنیم، از در و دیوارش که دفاع نمی‌کنیم، این مدرسه ویژگی‌هایی دارد با همه‌ی این ویژگی‌ها که البته یک پشتوانه‌ی فلسفی و پشتوانه‌ی نظری دارد. منتقل می‌کنیم این‌جا، اول هم همه‌اش را می‌پذیریم و بعد نگاه می‌کنیم و می‌بینیم گوشه‌ای از آن با مذهب ما هم‌خوانی ندارد. مدرسه وقتی از غرب منتقل شد ذلت‌دین‌زدایی در بطن این مدرسه بود. چون غرب وقتی تحول صنعتی اتفاق افتاد مدرسه را انتخاب کرد تا نیروی انسانی برای تولید کار خانجات درست کند. چون می‌خواست صنعت را توسعه دهد.

با کلیسا هم فاصله گرفته بود، چون کلیسا عامل عقب‌افتادگی غرب برای یک دوره‌ی تاریک بود. لذا یک نهاد اجتماعی به وجود آمد به اسم مدرسه و آنچنان نظریه‌های مدرسه قوی شد که کسی مثل روسو گفت:

خانواده‌ها بلد نیستند بچه‌هایشان را تربیت کنند باید نهاد مدرسه به وجود آید و بچه‌ها را به مدرسه بفرستند. مدرسه آمد این‌جا و پذیرفتیم، از شما می‌پرسم فلسفه‌ی تعلیم و تربیت غرب با فلسفه‌ی تعلیم و تربیت ما سازگار بود؟ فلسفه‌ی تعلیم و تربیت ما چیست؟ ما نمی‌خواهیم پیوندمان را از دنیای مدرن بکنیم، به‌ضرورت آن هم واقفیم، اما فلسفه‌ی تعلیم و تربیت ما چیست؟ ما نمی‌خواهیم کارگر سر به‌راه تولید کنیم، اما غرب وقتی این‌کار را می‌کرد بلد هم بود. دو ویژگی دوران جدید در زیر عنوان‌ها وجود دارد. موضوع اول فضای هم‌عرضی نظریه‌ها: دوران جدید دوران تولید نظریه است. هر روز یک نظریه‌ی اجتماعی به‌وجود می‌آید و در عرض آن نظریه‌ی اجتماعی دیگری، فضای هم‌عرضی دارد به‌وجود می‌آید و یک عرض تشکیل می‌شود هم نظریه‌ها در طول هم تکامل پیدا می‌کنند و هم در عرض هم. فضای یک‌پارچه هارمونیک وجود ندارد که شما بگویید یک نظریه است، مطابق آن عمل می‌کنم تمام می‌شود. باید بین نظریه‌های رقیب انتخاب کنید. انتخاب بین نظریه‌های رقیب نیازمند پشتوانه‌ی نظری است.

من در بحث اول گفتم فقر نظری نباید داشته باشید، اما این‌جا فقر نظری داریم.

نکته دوم از فضای هم‌عرضی که بحث مهمی است و فرصت توضیح ندارد، قوت نظریه‌های رقیب می‌باشد. یک موقعی نظریه‌ای به‌وجود می‌آید مثل نظریه‌ی بطلیموسی در مورد این‌که زمین مرکز عالم است و همه چیز به‌دور آن می‌چرخد این نظریه سال‌ها حاکم بود. ۱۷۰۰ سال نظریه بطلیموسی حاکمیت کرد و براساس این نظریه فاصله‌ی زمین تا ماه را اندازه گرفتند - به‌درستی و به‌دقت - با دقت‌های امروزی! مبنای نظری غلط است ولی نتیجه‌اش درست است. هر کس خلاف این را ادعا کند به‌دارش زدن.

دوره‌ی جدید با امثال گالیله آغاز شد در حالی‌که یک نظریه وجود داشت. اما امروز وقتی راجع به‌کنه آدم بحث می‌شود، ده‌ها نظریه‌ی رقیب هم حرکت می‌کنند. در عالم تعلیم و تربیت، در عالم روانشناسی همین است. یک نظریه‌ی قوی به‌اندازه‌ای که استواری دارد از خودش دفاع می‌کند و یک عالم می‌خواهد، پژوهشگر می‌خواهد، بنیه‌ی نظریه

می‌خواهد، قوت می‌خواهد، امنیت می‌خواهد و یک عدم مهر اتهام می‌خواهد. شما وقتی یک صاحب نظریه را متهم کردید نظریه‌ی دیگری به‌وجود نمی‌آید.

نکته‌ی بعد در ویژگی‌های دوران جدید، توسعه‌یافتگی و توسعه نیافتگی ساختاری است. در بعضی جاها توسعه نیافتگی تبدیل به یک ساختار اجتماعی شده است و در این‌جا درهم شکستن توسعه نیافتگی ساختاری مستلزم عزم‌های بزرگی است. یعنی به‌گونه‌ای همه‌ی نظام اجتماعی، همه‌ی ناهنجاری‌هایی که من گفتم با همدیگر کنار آمده‌اند و همدیگر را پشتیبانی می‌کنند. شکستن قانون در کشور ما زرنگی است و زرنگی ناهنجاری تلقی نمی‌شود. کسی که از لابلای ترافیک سنگین قانون را می‌شکند و رد می‌شود به‌او می‌گویند بارک الله! عجب بچه‌ی زرنگی! در این ترافیک سنگین ما را در ۲۰ دقیقه به‌فروودگاه رساند و آن شخص هم می‌گوید بارک الله به‌خودم! چه کار خوبی کردم!

هم مشتری راضی بود، هم نظام اجتماعی راضی بود، با همدیگر کنار آمده‌ایم. خدا نکند عقب‌افتادگی و توسعه نیافتگی ساختاری شود. آن وقت نظام اجتماعی را می‌گیرد، تعلیم و تربیت را می‌گیرد. صنعت و تولید و مصرف را می‌گیرد. در مصرف بیشترین مصرف را داریم. تولید سرانه‌ی ما در ایران چقدر است؟ یک کشور مثل مالزی ظرف ۲۰ سال تولید سرانه‌ی خود را از ۷۰۰ دلار به ۳۰۰۰ دلار رسانده، این نشان می‌دهد که یک نظام اجتماعی دچار توسعه‌یافتگی شده است، وارد ساختار جدیدی می‌شود و دیگر کسی مانع آن نمی‌شود.

یک تحول سنگین اقتصادی در جنوب شرق آسیا - آن‌چه ۴-۵ سال پیش به‌وجود آمد - چون توسعه‌یافتگی در مالزی ساختاری شده است، مقاوم است. خدا نکند توسعه‌نیافتگی ساختاری شود.

موضوع بعدی سیالیت یا یخ‌زدگی فرهنگی می‌باشد. یخ‌زدگی عنوان من است. یعنی فرهنگ آن‌قدر سیال شود که دیگر فرهنگ باقی نماند یا آن‌قدر یخ‌زده باشد که حاضر نباشد در تعامل فرهنگی با فرهنگ‌های برتر قرار گیرد یا این‌که آن‌قدر سیال باشد که ویژگی‌های خودش را حفظ نکند یا آن‌قدر یخ‌زده باشد که حاضر نباشد با ویژگی‌های برتر دیگران کار کند. این جزء ویژگی‌های جدید است این‌ها جزء ویژگی‌های دوران معاصر

است. فرهنگ‌ها یا یخزده می‌شوند یا سیال؛ در این‌جا باید انتخاب کنیم اگر بخواهید سیال یا یخزده نباشید، نیازمند پشتوانه‌ی نظری هستید. نیازمند دوام اعتقادی و فکری هستید. وارد مالزی که می‌شوید می‌گویند موسی به‌دین خود عیسی به‌دین خود؛ مسلمان‌هایشان سر به‌راه هستند، می‌روند مسجد نماز می‌خوانند، به‌کسی کار ندارند با همه دوست هستند می‌روند و می‌آیند.

بودایی زندگی می‌کند، مسیحی هم، گبر، یهودی هم. این‌ها سیال هستند. سیاست فرهنگی دارند. یعنی شما انواع و اقسام فرهنگ غربی و شرقی را در این کشور یک‌پارچه کنار هم می‌بینید. یعنی سیاست، یا دچار یخزدگی می‌شود، می‌شود کره‌ی شمالی؛ که هیچ فرهنگی را نمی‌پذیرد. چه باید بکنیم؟ این‌ها ویژگی دوران جدید است، باید انتخاب کرد.

نکته‌ی بعد حس دانایی و اطلاعات که توضیحی نمی‌دهم. نکته‌ی بعد به‌اندازه‌ی کافی در مورد آن بحث شده است. عصر اطلاعات، اطلاعات سیال است. هم فرصت به‌وجود می‌آورد هم تحقیق، وقتی اطلاعات سیال شد می‌توانید آن را در هر گوشه‌ی عالم ببرید. اطلاعات وارد می‌کنید، این یک فرصت تحقیق هم هست و اجازه می‌دهد پژوهش توسعه پیدا کند و اجازه می‌دهد که پژوهش کاملاً متوقف شود.

نکته بعد فرصت‌های سیال است. یک زمانی ماندگاری فرصت‌ها طولانی بود. یک فرصت ملی که به‌وجود آمد ۲۰-۳۰-۴۰-۵۰-۱۰۰ سال فرصت بود و از آن استفاده می‌شد و کسی به‌کسی کاری نداشت. این قوم این‌جا کنارش زمین و آب و ... بود استفاده می‌کرد، کسی هم به‌او کاری نداشت. حالا شما از این فرصت استفاده نمی‌کنید، یک قوم بالادست شما دارد استفاده می‌کند چون فرصت‌ها سیال هستند. به‌وجود می‌آیند و از بین می‌روند. گاهی به‌وجود می‌آیند و بعد از مدتی تبدیل به‌تهدید می‌شوند. امروز در اختیار ما هستند، چه چیزی در اختیار ماست؟ کشور - نظام اجتماعی - مجموعه قواعد و قوانین، فرصت‌ها و تهدیدهایش را بشناسیم. در فضای اجتماعی اگر بخواهیم پژوهش تولید فرصت می‌کند. راهبرد تولید، فرصت است.

ما کدام فرصت‌ها را شکار می‌کنیم و آسیب‌اش این است که وقتی شما شکار نمی‌کنید، از دست می‌رود و این جزء ویژگی‌های دوران جدید

است. در دوران قدیم فرصت‌ها که به‌وجود می‌آوردند این فرصت مدتی در اختیار شما بود.

نکته‌ی بعدی فرهنگ‌های دو رگه است. ما داریم فرهنگ دورگه به‌وجود می‌آوریم که جزء ویژگی‌های دوران جدید است، همان ویژگی‌ها که گفتم خصلتش، خصلت مدرنیزه است. مدرن شدن و مدرن کردن که یک پشتوانه‌ی نظری دارد. این پشتوانه‌ی نظری ساختار خودش را به کشوری مثل ما منتقل می‌کند که اعتقاد خودش را دارد. دین خودش را دارد. می‌خواهد با یک چارچوب اعتقادی زندگی کند. باید نسبت به این مواقع بتواند تصمیم بگیرد. نسبت به این دوره با این ویژگی‌ها، کدام را بپذیرد کدام را نه، جدا کند.

نکته‌ی بعدی افسون‌زدگی ماتریالیستی است. این هم از ویژگی‌های دوران جدید است. نکته‌ی بعد فضای تخصیص منابع و مادیگری می‌باشد. متأسفانه اعتقادی دارم و آن این‌که دنیای عقب افتاده به‌شدت دارد نگاه ماتریالیستی پیدا می‌کند و دنیای توسعه یافته به‌شدت به‌مبانی انسانی فکر می‌کند. یعنی راه نجات خودش را. غربی‌ها بعد از چندین و چند سال حرکت در دوران مدرن، بی‌هویتی انسان را بزرگترین مشکل دنیای غرب می‌دانند و به‌همین دلیل روی موضوعات انسانی به‌شدت سرمایه‌گذاری می‌کنند، یعنی پژوهش‌های انسانی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، دین‌شناسی و فلسفه. بهترین دانشجویان کشورهای غربی در بهترین دانشکده‌ها درس فلسفه و حقوق می‌خوانند. برای این‌که تمام موضوعات آن‌ها در عالم انسانی است و دنیای عقب افتاده در آرزوی دنیای غربی‌ها که امروز به‌آن رسیده‌اند، راه به‌شدت مادیگری را می‌پیماید و این خطری است و یک فرصت برای ما، نتیجه‌ی کاری که غربی‌ها کرده‌اند. ما چطور می‌توانیم دنیای انسانی داشته باشیم که در عین حال پیشرفته باشد؟ پژوهش در واقع جزء موضوع نهادی این دنیا است و به‌جز پژوهش کاری و قدمی نمی‌توان برداشت.